

مانیفست اکبر گنجی، رفراندوم و مختصات یک جدال اصلی

مهرونش موسوی Mehrnousch@aol.com

عقب نشینی، دلایل و واقعیات

اکبر گنجی عقب نشست است. او کسی بود که در اوج تلاشهای «شجاعانه اش» برای نجات نظام از طریق پروژه دوم خرداد چنین گفته بود: « شکست اصلاحات عین شکست نظام است..... آنها که خود را برای شرکت در مراسم ترحیم اصلاحات و خواندن فاتحه آماده کرده اند باید بدانند که اگر چنین سودایی عملی شود، آن مجلس، مجلس ترحیم همه ما خواهد بود. من مرگ اصلاحات را باور نمی دارم.» (آسیب شناسی گذار به دولت دموکراتیک توسعه گرا، چاپ دوم تهران ۷۹)

معلوم میشود که ایشان آخرین نفری است که این واقعیت را باور و اعلام داشته است، اگر چه مدتها قبل آن را پیش بینی کرده بود. از زبان کارل پوپر که یکی از پیامبران اغلب استراتژیستهای دوم خرداد است میگوید: « از رهگذر نقد کردن نظریه های خود میتوانیم کاری کنیم که نظریه ها فدای ما شوند و به عوض ما از بین بروند.... میتوانیم آزمونها و فرضیه های موقت خود را از طریق بحث عقلانی به نحو نقادانه حذف کنیم بدون اینکه خود را حذف نماییم.»

اگر امروز گنجی نه فقط بر این باور دارد که فاتحه نظامش خوانده شده است، که برای جلوگیری از حذف نظریه و نظریه پردازان، باید عجالتاً نظریه را فدا کرد، تنها میتواند در این واقعیت ریشه داشته باشد که پیشروی یک جنبش عظیم سیاسی در ایران وی و بسیاری از کشتی به گل نشستگان حافظ نظام را واقع بین کرده است. جنبشی که مشکل جلوگیری از عروج آن، نفس هویت و تلاش تا کنونی گنجی و کل دوم خرداد و نظام حاکم را تشکیل میداده و میدهد.

بدون شک، آن واقعیت پایه ای که گنجی را دوم خردادی کرد، همان واقعیتی است که گنجی را جمهوری خواه کرده است. هراس از انقلاب و دگرگونی بنیادی نظام، جلوگیری از اعتراض و مبارزه و حضور و دخالت مردم، جلوگیری از قدرتگیری رادیکالیسم و کمونیسم که پرچم این اعتراض را به دوش میکشد. این ها آن دلایل بنیادی را شکل میدهند که پرچم اذعان به آن از جمله این مانیفست شکست است. بن بست تلاشی که عیدی در توضیح شخصیت همکار اطلاعاتی خود چنین توصیف میکند: « گنجی را دست اندرکاران سپاه و وزارت ارشاد به خوبی میشناختند، زیرا همان طور که ۲ سال اخیر (منظور بعد از دوم خرداد ۷۶ تا ۷۹ است) در سطح عمومی با حرارت فعالیت میکرد، در زمانی که در سپاه یا ارشاد بود نیز با همین حرارت و جنب و جوش به تکاپو مشغول بود، و از این حیث خدلیها با خصوصیات و روحیات کلی او آشنا بودند. سیاست هم مثل حوزه های دیگر دارای بازار است. در این بازار مردم تعیین کننده قیمت هستند. مردم بر حسب آنچه نیازشان را تأمین میکند، هزینه لازم را میپردازند. بنا بر این اگر رفتاری از جانب مردم مطلوبیت زیادی دارد، نمیتوان به راحتی آن را تندرانه دانست..... فرض کنیم که آنچه او (منظور گنجی است) نوشته تندروری باشد. در این صورت این تقاضای مردم را که ناشی از یک نیاز است چه کالایی پاسخ خواهد داد؟..... مسئله اساسی این است که تعیین معیارهای تندروری و یا کندروی چیزی نیست که فقط در اختیار طرفداران اصلاحات باشد، بلکه مخالفان اصلاحات در این خصوص نقش اساسی تری را دارند. مردم و

جامعه بالطبع خواهان مسالمت و آرامش هستند، انقلاب و دگرگونی ناگهانی و بنیادی نوعی خصلت عارضی است که متأثر از بسته شدن فضای اجتماعی است. بنابر این به میزانی که صاحبان قدرت این فضا را بسته نمایند و در مقابل مطالبات عادی جامعه مقاومت کنند، بدیهی است که تقاضای مردم را برای درخواست کالای انقلابی تر بالا میبرند و اگر گنجی هم چنین کالایی را عرضه نکند، به طور قطع کسان دیگری خواهند بود که اقدام به عرضه این کالا نمایند. از این حیث شاید نتوان اکبر گنجی را با امثال او در جبهه اصلاحات با افراد آرامتر این جبهه سنجید، بلکه باید گنجی را با کسانی مقایسه کرد که اگر گنجی نبود، آنان مشابه کالای تولیدی گنجی را به صورتی که خود میدانستند عرضه میکردند. بنابر این از این جهت گنجی بر خلاف تصور صاحبان قدرت یک «تهدید» نباید تلقی میشد، بلکه اگر قوه عاقله ای وجود میداشت باید اکبر گنجی را یک «فرصت» ارزیابی میکرد. «فرصتی» که معلوم نیست اصحاب قدرت در طول زندگیشان چند بار به دست آورند. فرصتی که به قول علی(ع) مثل ابرها میگذرد.» (مقدمه عبدی بر کتاب اصلاح گری معمارانه گنجی، تیر ۷۹)

در شهریور ۸۱ گنجی مشغول فراهم کردن همان فرصتی است که به گونه دیگری در تیر ۷۹ به دنبال آن بود. دوم خرداد و استراتژی خرید فرصت برای نظام، فروپاشیده است. بازار سیاست ایران با فروپاشی دوم خرداد و هزیمت جنبش ناسیونال اسلامی بکرتر شده است. جدال جامعه از جنگ جناحی درون حکومت به جدال چپ و راست جامعه علیه حکومت و برای سرنگونی آن بدل شده است. بخش اعظم مردم دارند کالای دیگری را در «بازار سیاست» ایران از آن خود میکنند. این یک تهدید جدی است و تلاش جدید نمیتواند با همان مختصات قبلی به بازار عرضه شود. گنبدیده است، مشتری ندارد، امتحانش را پس داده، تاریخ مصرفش گذشته است. از درون دوم خرداد طرح هرگونه استراتژی جدید و دور دیگری از تلاش سیاسی برای مقابله با اوضاع، هیچ راه دیگری به جز اعلام یک عقب نشینی ندارد. هر عقب نشینی بلافاصله به تعرض بدل نمیشود. جامعه تشنه تعرض است و نیروهای دیگری این صندلی را اشغال کرده اند. جنبش ناسیونال اسلامی با بحران پلاتفرم و رهبری سیاسی مواجه است. مانیفست گنجی با تحمیل یک عقب نشینی، قبل از اینکه دور دیگری از جان گرفتن نیروهای وارفته این جنبش را به گرد خود نوید دهد، سرشکستگی و اذعان به شکست را به این موقعیت اضافه میکند. بازتعریف یک دور دیگر تلاش سیاسی مگر از لابلای جدال قطبهای اصلی صحنه سیاست ایران ناممکن است.

جدال قطب چپ و راست جامعه و استراتژی سرنگونی

صحنه اوضاع سیاسی ایران اکنون صحنه ابراز وجود سیاسی دو جنبش اصلی و دو قطب چپ و راست جامعه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. مدتها قبل از این، حزب کمونیست کارگری ایران، مختصات ۳ جنبش اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران را از زبان منصور حکمت بازتعریف کرده بود. جنبش کمونیسم کارگری و قطب چپ جامعه ایران که کمونیسم موجود جامعه را در حزب کمونیست کارگری ایران نمایندگی میکند. جنبش راست و ناسیونالیستی پرو غرب چه سلطنت طلب و یا جمهوریخواه و مشروطه خواه و جنبش ناسیونال اسلامی که در نوک آن دوم خرداد قرار داشت. شکست دوم خرداد و فروپاشی آن، جنبش ناسیونال اسلامی را به هزیمت انداخته، حاشیه ای و رسوا کرده و بیش از پیش صحنه برای نیروهای اصلی سیاسی یعنی چپ و راست جامعه خالیتر و شفافتر شده است. ما اعلام کردیم که پرونده جنبش ناسیونال اسلامی با حکومتی که کم به اصلاح آن بسته است یکجا بسته خواهد شد، اینجا و آنجا شخصیتهایی و یا محافظی از این جریان برای نجات سرنوشت سیاسی خود به دعوت راست پرو غرب برای پیوستن به صفوفشان لیبیک گفته و تلاش خواهند کرد این بار در این صف علیه مردم رکاب بزنند. به

مشابه جنبش اما، با سقوط، فروپاشی و سرنگونی حکومت، این جنبش هم به قعر تاریخ خواهد پیوست. هر گونه تلاش جدیدی برای نجات و برون رفت این جنبش، اساسی ترین مشکل خود را در پرونده سیاه بخشهای اصلی آن در دفاع از این یا آن جناح حکومت می یابد. «جدیدترین مانیفستها» و پلاتفرمهای سیاسی نمیتواند آن نیروی مادی را ولو خارج از حکومت پیدا کند که مورد انزجار و نفرت مردم نباشند و از تاریخ کمتر سیاهتری برای نجات حکومت برخوردار باشند. چپ این جنبش با کمترین تردیدی موکلین بعدی آلترناتیو راست پرو غرب خواهند بود. از مدتهاست که برای درد بی درمان عدم دخالتگری و حاشیه بودنشان دنبال بالا بردن عیار دموکراسی سیاستهای خود هستند. سینه چاکان پارلمان و مجالس دموکراتیک، توسعه کشور از طریق کمکهای صندوق بین المللی و بانک جهانی.

ما گفتیم که تحولات سیاسی آتی ایران را جدال چپ و راست جامعه ایران رقم خواهد زد و امروز میبینیم که محور این جدال بر سر یک مسئله گرهی جامعه ایران یعنی قدرت سیاسی متمرکز شده است. قطب کمونیسم و چپ از ناسیونالیسم راست پرو غرب را یک دسته مختصات پایه ای از یکدیگر متمایز میکند. در این باره میتوان و باید هنوز هم بیش از پیش سخن گفت. یکی از این تمایزات در دل اوضاع امروز افق و استراتژی و تاکتیکهای متفاوتی است که بر خورد به سرنگونی جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی از جانب این جریانات طرح و تبلیغ میشود.

واقعیت این است هم راست و هم کمونیسم کارگری، به سرنگونی و سقوط رژیم اسلامی به مثابه گامی برای ایجاد نظام سیاسی مطلوب خود نگاه میکنند. هر یک تلاش میکنند تا پروسه سرنگونی رژیم، سرآغازی برای عروج یکی از افقهای مطلوب این آلترناتیوها باشد. تاکتیکها و راهکارهایی که جلو پای مردم از همین امروز گذاشته میشود سنگ بنای ایجاد هر یک از نظامهای سیاسی مطلوب و کاملاً متفاوت این جنبش هاست.

اهمیت سایر سناریوهای میانی دیگر و سایر شقوق محتمل دیگر در اوضاع جاری و پرداختن به آن، آن نقشی است که این شقوق و این سناریوها برای ایجاد بهترین شرایط در خدمت آلترناتیوهای اصلی چپ و راست ایفاء میکنند. جدال اصلی اما بر متن جدال راست و چپ شکل گرفته است.

پرچم چپ یا کمونیسم جامعه ایران، جمهوری سوسیالیستی و متکی به شوراهای مردم است. برپایی سوسیالیسم و لغو کار مزدی و محو بربریت سرمایه داری محور تلاش جنبش ماست. ما در پی ایجاد چنان شرایطی هستیم که از دل پروسه سرنگونی حکومت و یا حتی در بهترین حالت، همزمان با آن، کل نظام سرمایه داری ایران و اقتصاد کار ارزان، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، استثمار و بردگی مزدی، بیکاری و بحران سرمایه داری، خفقان و دیکتاتوری حافظ آن، یکجا به وسیله انقلاب کارگری جارو شده و آنگاه یک جامعه سوسیالیستی بدون استثمار و بردگی مزدی، بدون مالکیت خصوصی و با مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید و توزیع برپا شود. ما در پی ایجاد یک جامعه شاد، برابر و آزاد، بدون تبعیض و نابرابری هستیم و به کمتر از لغو بردگی مزدی کارگران و لغو کامل تبعیض و نابرابری رضایت نمیدهیم. از نظر ما آزادی به موقعیت طبقه کارگر گره خورده است و شاخص آن رها شدن کارگران از بند قیمومیت اردوی سرمایه و استثمار است. برنامه یک دنیای بهتر مفاد اصلی قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی و راه و روش رسیدن به آن را سالهاست که فرموله و بیان و در معرض قضاوت و انتخاب مردم قرار داده است. ما جامعه ایران را شایسته یک تغییر بنیادی میدانیم و موانع پیروزی کمونیسم در ایران را تماماً سیاسی و قابل رفع ارزیابی میکنیم. از نظر ما کمونیسم در ایران میتواند و شانس پیروزی دارد. ما برای این افق تلاش میکنیم و تاکتیکهای ما تماماً در پروسه سرنگونی رژیم به این افق التزام دارد. کمونیستی کارگری بودن افق جنبش ما باعث شده است که در مبارزه ۲۴ ساله حزب ما علیه جمهوری اسلامی

رادیکالیسم منحصر بفردی را نمایندگی کنیم. رادیکالیسم یک جنبش سلبی که نه تا به آخر جنبش مردم ایران علیه حکومت را نمایندگی میکند. ما به تمام ایستگاههای سازش تا کنونی به این حکومت نه گفته، افشاء کرده، عقب رانده و مردم را به مبارزه بدون تخفیف برای تحقق خواستههایشان فراخوان داده ایم. حاصل این تلاش، جنبش ما در صحنه است.

ما در عین حال، ایجاد هر روزنه ای در دل شرایط موجود را که نتیجه مستقیم فشار و اعتراض جنبش مردم است، فقط و تنها به مثابه سکویی برای پیشروی بی وقفه مردم مورد توجه قرار میدهیم. سکولاریسم و جدایی دین از دولت بیان حداقلی از خواستههای تا کنونی قطب و جنبش ما برای هموار کردن و کوبیدن موانع سر راه است. ما مردم را به فراتر رفتن و پیشروی و بالا رفتن توقعات و مطالباتشان فرامیخوانیم.

برای سرنگون کردن حکومت اسلامی ما مردم ایران را به انتخاب پلانفرم و سناریوی سفید، عملی و ممکن جنبش خود فراخوان میدهیم. ما خواستار پایین کشیدن و خلع ید کامل جمهوری اسلامی هستیم. ما به مردم میگوییم اگر جمهوری اسلامی تماماً منحل نشود، خلع ید نشود، سپاه و بسیج و ارتش و دم و دستگاه سرکوب آن تماماً به دست خود مردم منحل اعلام نشود و برجیده نشود، بساط زندان و اعدام تماماً از این مملکت برجیده نشود، آزادی بدون قید و شرط بیان و عقیده و تشکل و اعتصاب و اعتراض، بدون اما و بدون اگر عملی نشود، دین از دولت و آموزش و پرورش تماماً جدا نشود و نه فقط این، بلکه از همان روز اول، تکلیف آخوند و مسجد و صنعت تولید مذهب و جهل و خرافه از قبل جیب مردم روشن نشود و با این طاعون مبارزه نشود، اگر سران جنایتکار جمهوری اسلامی علناً و در دادگاههای مردم محاکمه نشوند، اموالی را که به سرقت برده اند پس گرفته و خرج رفاه و آسایش مردم نشود، اگر بوروکراسی مافوق مردم برجیده نشود، اگر پارلمان و انتخابات آری و نه را به جای آزادی، به جای شورا، به جای حق رای و اراده مردم به آنها بفروشند، اگر از بالا قدرت را بدون دست خوردن ارکان دیکتاتوری حاکم دست به دست کنند، از هم اکنون باید همه مردم بدانند که معنی عملی آن در زندگی و مبارزه آنها چه خواهد بود. از هم اکنون باید بدانند که آنها حتی به حداقل خواستههای خود نیز دست نیافته اند. ۲۴ سال رنج و مبارزه و استقامت مردم برای استقرار یک نظام سیاسی دیگر، برای دور دیگری از استثمار و بردگی، دور دیگری از خفقان و زندان و تبعیض و نابرابری هزینه خواهد شد. ما به مردم تمام حقایق را میگوییم و دست دشمنان مردم را از هم اکنون رو میزنیم. حداقل دستاوردهای مردم در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی از نقطه نظر ما تحقق آن مطالبات و شرایطی است که باز هم یگ گام اساسی دیگر جنبش کمونیستی کارگری را به یکپارچه کردن قدرت نزدیکتر کند. ما حزب کمونیست کارگری را یک پای جدال قدرت سیاسی در جامعه میدانیم. ما در دل پروسه سرنگونی رژیم نگاه خود را به نوک این قله یعنی برپایی انقلاب کارگری برای استقرار جمهوری سوسیالیستی شورایی دوخته ایم.

راست و جنبش ناسیونالیسم پرو غرب، جمهوری کاپیتالیستی و احیاء شرایط سرمایه داری اقتصاد کار ارزان و باز تعریف کاپیتالیسم ایران در تقسیمات سرمایه داری جهانی را افق و چشم انداز خود قرار داده است. روینای سیاسی چنین نظامی هر شکلی به خود بگیرد، خواه جمهوری و یا سلطنت، ناظر بر خاموش کردن و خاموش نگه داشتن کارگران و مردم ایران است. کاپیتالیسم ایران معنی جز فراهم آوردن آن چنان شرایطی که استثمار شدید و بی حد و حصر طبقه کارگر ایران را به ارزانتترین وجه ممکن و مافوقترین سود ممکن، مهیا کند ندارد. حلقه مهم این ملزومات را مناسبات و شرایط سیاسی میسازد که در آن حرفی از آزادی نباشد. خاموش کردن و خاموش نگه داشتن اردوی کار، ضامن ارزان نگه داشتن دائمی آن است. بیهوده نیست که هم در استراتژی و هم در تاکتیکهای همین امروز این

جنبش، خاموش کردن، به سازش کشیدن، کم توقع کردن و از صحنه به در کردن مردم و کارگران ایران، نقطه شروع و پایان تلاشها و سیاستهای این جریان است. این جنبشی است که به جای خلع ید کردن و سرنگون کردن و پایین کشیدن همین امروز نظام جمهوری اسلامی، تمام تلاشهای خود را متوجه کنترل و مهار این مبارزات و عدم گسترش و کارساز کردن آن کرده است. به تدریج و به میزانی که امر انقلاب کارگری و عروج و قدرتگیری کمونیسم کارگری به مثابه یک جنبش قوی و اجتماعی در دستور روز جامعه قرار بگیرد، امر سرنگونی و یا برکناری جمهوری اسلامی نیز در سیاستهای این جریان تبعی تر از مقابله این جنبش با عروج انقلاب کارگری در ایران خواهد بود. در دل این جدال آتی است که به تدریج و آنگونه که شاهدیم تمایل همه با هم جنبش سرنگونی طلبی جای خود را به تقابل روشن و رادیکال این آلترناتیوها میدهد. تقابل میان این جنبشها به اصل مبارزه میان طبقات رجعت خواهد کرد.

راست و جنبش ناسیونالیسم پرو غرب به جای طرح و تبلیغ سرنگون کردن و پایین کشیدن جمهوری اسلامی و خلع ید کامل آن، به جای مبارزه برای انحلال جمهوری اسلامی و برچیدن بساط خشونت سازمان یافته و سیستماتیک ۲۴ ساله در ایران، بویژه در یکسال اخیر محور تلاش خود را متوجه کم توقع کردن مردم، خاموش کردن و سربه زیر کردن مردم، چشم امید دوختن به بالا و سیاستهای غرب و آمریکا کرده است. حلقه مهم این استراتژی جلوگیری از رشد و گسترش اعتراض مردم و برای بیرون کردن آنها از صحنه، زنجیره تاکتیکی نافرمانی مدنی-رفراندوم است. مکمل این زنجیره تاکتیکی راست، یک کمپین بین المللی ضد کمونیستی و ضد کارگری «خشونت گریزی» است که مهمترین وجه معرفه آن خشونت نامیدن همه و هرگونه اعتراض غیر قانونی است. در محور این کمپین «انقلاب» خشونت آمیزترین شکل ابراز وجود مردم است. انقلاب ۵۷ از همین زاویه مداوماً مورد لعن و نفرین این کمپین است. این کارزار تبلیغاتی که بوسیله ارکستر دوم خرداد نیز تقویت و بنیاد مشترک آن را با ناسیونالیسم و راست پرو غرب تشکیل داده است، ضامن و بستر طرح نافرمانی مدنی-رفراندوم است. پیام این کمپین به مردم ایران این است که برای احتراز از «خشونت» پایتان را از گلیم خودتان فراتر نگذارید، تا حدودی نافرمانی کنید که «نظم و امنیت و قانون» لطمه نبیند و از طریق همین تلاشهای شما، فرجه ای فراهم شود تا ما از بالا و به نام شما چک و چانه زنی کرده و از طریق برگزاری یک رفراندوم و پشت پرده آن، دست به دست شدن قدرت از بالا و به نام شما را مشروعیت ببخشیم. در استراتژی و سیاستهای راست پرو غرب، منطبق کردن سیاستهای امروزشان با منافع غرب یک نقش کلیدی دارد. غرب پای هیچ سناریویی که مردم در آن نقشی ایفاء کنند در مملکتی که کمونیسم در آن یک قطب حی و حاضر است، نمی آید.

یکی از دلایل طرح این زنجیره تاکتیک، نشان دادن مطلوبیت این آلترناتیو از طریق توانایی همین امروز برای مهار و کنترل جنبش در نزد آمریکا و غرب است. در جلب نظر غرب کلیه رفراندوم طلبان راست و یا حتی دوم خرداد ضرب تبلیغات خود را روی استراتژی مهار و کنترل اعتراض مردم گذاشته اند. جدال کمونیسم کارگری با راست جامعه ایران در تقابل و افشاء این ایستگاه بعدی سازش، یک دور دیگری از جدال بر سر قدرت و پیشروی مردم را نصیب جنبش ما خواهد کرد. بلند کردن پرچم استراتژی و زنجیره تاکتیکی راست از طرف گنجی و از بغل حکومت به این جدال رنگ جدیتری میدهد.

گنجی و تاکتیک دو لبه نافرمانی مدنی-رفراندوم

مانیفست گنجی را باید بر متن این جدال اصلی جامعه بررسی کرد. انتخاب گنجی میان این جدال اصلی بدون زمینه نیست. اهمیت این انتخاب و این مانیفست، نه در سرهم بندی کردن و پشت هم چیدن سخنان دست راستی ترین و در عین حال عقب مانده ترین تئوریسینهای غربی چون هابرماس و پوپر میباشد و نه در تعریف و مضمون دمکراسی حاکم

بر جمهوری کاپیتالیستی بازار و راه انداختن اقتصاد کار ارزان راست پرو غرب است. در باره اولی باید گفت که در جامعه ای که کتاب زیر بغل هر جوانی مانیفست مارکس و بحث محافل دانشجویی اش تفاوت کمونیسم کارگری و کمونیسم های موجود و ماقبل آن است، قرار نیست کسی این فلاسفه و جامعه شناسان تئوریهای پسا جنگ سردی را جدی بگیرد که در خود غرب هم مورد رجوع نسل جوانشان نیست. در باره دومی هم فقط میتوان گفت که گنجی خودش از عمق ریاکارانه جمهوری و دموکراسی طلبیش آگاه است. جمهوری کاپیتالیستی و اقتصاد کار ارزان را با هیچ چسبی نمیشود به دموکراسی چسباند. همانقدر که در دستگاه فکری امروز گنجی، دین با دموکراسی سازگار نیست، دموکراسی نوع غربی هم با اقتصاد کار ارزان «شرقی» به هیچ نوعی سازگار نیست. نمیشود مافوق سود از گرده کارگر این مملکت کشید و برای اینکه صدایش در نیاید با ساواک و اطلاعات و ارتش و پلیس و آجان به جان اعتصابش نیفتاد و خاموشش نکرد. خشونت رکن اصلی اقتصاد کار ارزان است. کاراکتر تحمیلی به کارگر در این سیستم خاموش کردنش برای ارزان بودنش است. مدتهاست که بخش مهمی از مردم ایران از زبان کمونیسم کارگری نه فقط شنیده که تجربه اش را دارد که آزادی در این مملکت به وضع و موقعیت کارگر گره خورده است.

مشکل فقط اینجا نیست، مشکل گنجی و حتی اردوی راست این است که چگونه میشود به این کعبه آمال کاپیتالیسم غربی با هر شکل و تنوعی و خوان یغمای اقتصاد کار ارزان با پایین آوردن بیرق اسلام بر سر در این جمهوری در یک زمین داغ رسید؟ اینجا هند و افغانستان و کاستاریکا نیست. وجود کمونیسم کارگری روی نقشه سیاست ایران، اساس تفاوت و بن بست واقعی سیاسی کل بورژوازی است. چگونه میشود سناریو را طوری چید که حتی در صورت هزینه شدن اسلام، دستگاه دولت و ارگانهای سرکوبش ولو اینکه لباسهایشان را عوض کنند، از دست مردم و کمونیسم کارگری جان سالم به در ببرند. مشروعیت این کنفرانس گوادالوپ علنی را چه گونه و با توسل به چه تاکتیکهای عوام فریبانه در روز روشن و جلوی چشم مردم باید گرفت؟ چگونه میشود یک بار دیگر تاریخ را به عقب برگرداند، بر عکس انقلاب ۵۷ این بار اسلام را با دموکراسی و جمهوری طاق زد. اینها سئوالات اساسی است که برای خروج از بن بست سیاسی ناشی از آن دنبال مدلهای مختلف میگردند.

تاکتیک نافرمانی مدنی-رفراندوم یکی از این حلقه ها و یا شاید مهمترین آن در لحظه فعلی است. گنجی عقب نشسته است ولی علیرغم حرفهایی که جوهرش را در کنفرانس برلین خشکاندند، سرنگونی طلب نشده، اجازه بدهید از زبان خودش نقل کنیم. گنجی قبل از جمهوری خواه شدنش میگوید: «... رژیمها بر دو نوعند: رژیمهای اصلاح ناپذیر و رژیمهای اصلاح پذیر. رژیمهای اصلاح ناپذیر را با انقلاب عوض میکنند، اما رژیمهای اصلاح پذیر با انتخابات امکان تحول را فراهم می آورند و تأکید کردم رژیم جمهوری اسلامی از نظر من رژیمی اصلاح پذیر است.» (صبح امروز، اردیبهشت ۷۹، ناگفته های کنفرانس برلین)

گنجی بعد از جمهوری خواه شدن و دوم خردادی بودن که اصلاح حکومت را رد میکند باز هم چنین میگوید: « جنبش آزادیخواهی میتواند بدون خشونت به جمهوری تمام عیار دست یابد ولی نمیتواند بدون هزینه آن را به دست آورد. در هر صورت باید از یک انقلاب خشونت بار گریخت.» « وقتی جنبش مستقل جمهوری خواهی شکل بگیرد و از طریق نافرمانی مدنی یا فشار از پایین وجود خود را به دولت تحمیل کند، آنگاه میتواند با دولت در باره برگزاری رفراندوم، تبدیل نظام به جمهوری تمام عیار گفت و گو و چانه زنی نماید.» (تأکید از من است. به نقل از مانیفست گنجی)

در این جملات ناگفته پیداست که برای امثال گنجی اصل بر تغییر مواضع سیاسی و تحلیل آنها از رژیم و اصلاح پذیری و ناپذیری آن نیست و هیچگاه انتخاب سیاسی و طبقاتی آنها بر این مبنا صورت نگرفته است. در اولی

انقلاب یک تهدید کمتر جدی است. میشود با نمایشات دوم خردادی و لبخند و انتخابات هنوز فرصت خرید و تهدید را به عقب انداخت. در دومی دیگر نمیشود جلو این تهدید را گرفت. جدی است. در یک قدمی است. باید در بازار معامله کرد. گنجی به جنبش «آزادیخواهی» پیام میدهد که شما از انقلاب دست بردارید، من به شما جمهوری بدون اسلام و دموکراتیک وعده میدهم. اگر هم دست برنداشتید همین امروز به انقلاب شما مهر خشونت زده و همه میدانند که در این کره ارض وقتی به عمل اعتراضی مردم این مهر زده شد، معنی آن صدور جواز سرکوب است. قول میدهد و معامله میکند که اگر میخواهید انقلاب و مبارزه برحقتان را سرکوب نکنیم فتیله جنبش را پایین بکشید، محدود و مهار و بی خاصیتش کنید تا من از طریق رفراندوم دست خامنه ای و خاتمی را برای استقرار یک جمهوری تمام عیار برای واگذاری قدرت به خودم در دستتان بگذارم!

از قول خامنه ای و رفسنجانی و سایر عالیجنابانش دارد به مردم وعده میدهد که اگر شما قول دهید که پای مبارزات و جنبشهای اعتراضی رادیکال خود را از چهارچوب قانون و نظم موجود که اسم «مدنیت» به خود گرفته فراتر نمیگذارید، رضایت میدهم که بردگان خاموش و کت بسته صحنه سیاسی ایران شوید و مبارزه تان را برای تبدیل به اهرمی برای دست به دست شدن قدرت از بالا به ما واگذار کنید، آنگاه گنجی و کل اردوی راست، خامنه ای و رفسنجانی و خاتمی و کروبی و عابدی و حجاریان و را با چانه زنی قانع کرده تا رفراندومی بگذارند تا مردم رای بدهند که آنها بروند یا بمانند. هم رضا پهلوی و هم طبرزدی و هم گنجی قول میدهند که قبل یا بعد از رفراندوم قدرت واگذار خواهد شد. این جمهوری و یا سلطنت رفراندومی، فقط یک شرط کوچک دارد و آن اینکه مردم از هم اکنون قول بدهند که مردم خوبی! باشند، نافرمانیشان را در چهارچوب قانونی بکنند و بقیه امور را به دیگران واگذار کنند. گنجی از این هم فراتر رفته قول میدهد که در جمهوری تمام عیار ایشان، بندی هم از قانون اساسی ایشان متضمن حق نافرمانی مدنی مردم باشد. در هر حال نقش و موقعیت مبارزه مردم در این سناریو، برگی است که قرار است چه جلو بوش و یا جلو خامنه ای گذاشته، نشان دهند که مردم ایران هنوز جمهوری نشده عجب سربه زیر و قابل مهارند.

صرفنظر از اینکه این اتفاق در ایران محتمل هست و یا نیست، صرفنظر از اینکه سهم گنجی در این معامله تبدیل شدن به کرزای ایران هست یا نیست، اهمیت افشای این سناریو در فرصتی است که همین امروز قصد خریدنش را از طریق این زنجیره تاکتیکی دارند. صرف نظر از اینکه مبلغین آن از جنبشهای متفاوتی می آیند، نزدیکی وقوع یک تهدید معین آنها را در طرح و تبلیغ این تاکتیک به یک وجه اشتراک پایه ای سوق داده است. اکنون دیگر تفاوت بر سر چند و چون طرح آن است.

نافرمانی مدنی اسم رمز کنترل و مهار همین تهدید جدی و همین جنبش اعتراضی موجود است. جنبش اعتراضی مردمی که پایشان را در رسم و سنت مبارزاتی خود مدتهاست بسیار فراتر از اینها گذاشته اند. خود گنجی برای معامله کردن دم از مهار انقلاب میزند ولی روبه مردم و برای چانه زنی با «رهبر» به مردم توصیه میکند نافرمانی را به شیوه مدنی پیش ببرند.

از رضا پهلوی تا داریوش همایون، از طبرزدی تا گنجی و حجاریان تا فرخ نگهدار و نوری زاده و... و دوم خرداد درون و بیرون حکومت اصل را بر مدنیت نافرمانی کردن مردم یعنی التزامش به قوانین موجود جامعه که خودشان هم حتی شرم دارند از آن دفاع بکنند میگذارند. باید دید که چه کاسه ای زیر نیم کاسه شان در این اوضاع است.

حقیقت این است که مردمی را میشود در یک روز آفتابی پای سناریوی رفراندوم رهبر یا افسران آمریکایی و ناتو و یا عوامل سازمان ملل در تهران برد که قبلاً دستشان را با مهار و کنترل اعتراضشان در چهارچوب نافرمانی مدنی

به راست و کل اردوی دشمن باخته باشند. سیاست امروز نافرمانی مدنی و فردا رفراندوم، چشمش را به این باخت امروز جنبش دوخته است.

برای بردن مردم ایران به پای چنین سناریویی باید ابتداء جنبش را ترسانده، بی اعتماد به قدرت خود، گوشه گیر، کم تأثیر کرده، چشمشان را به بالا دوخت. اینجاست که در طی ۲ سال اخیر یک کمپین روانشناسانه، سیاسی و ضد کمونیستی، ضد انقلابی را وارد میدان کرده اند. زیرساخت این سناریو کمپین «خشونت گریزی» است. از پوپر تا هابرماس از منتظری تا عبدی، از طبرزدی تا رضا پهلوی و گنجی در یک ارکستر کاملاً هماهنگ یک ساز را میزنند. خروارها کتاب و فیلم و نمایش و شعر و ادب مجاز را در بازار سیاست ریخته و حال میخواهند محصولش را جمع کنند. غافل از اینکه علیرغم این کارزار و کمپین سیاسی، مردم با همان روش های تعرض غیر قانونی و «غیر مدنی» اعتراضی گسترده، خود دوم خرداد را در زمین خودش شکست داده و بی خاصیت کردند. خاتمی در اولین سخنرانی خود در جریان جنبش ۶ روزه دانشجویان و مردم در تهران در التزامش به قانون در نزد مردم رسواتر و منفورتر شد.

در این کمپین و کارزار ضد مردمی دو پایه اصل است: یکم: خشونت نامیدن هر گونه روش و یا شیوه مبارزه ای که در چهارچوب قوانین موجود نباشد، خشن نامیدن انقلاب اجتماعی برای ترساندن و برحذر داشتن مردم در این کمپین ضد کمونیستی محور است. «در میان اقدامات خشونت آمیز سیاسی که از پایه اجتماعی ریشه گرفته و جهت حرکت آنها به سوی بالا و رأس هرم قدرت است، هیچ حرکتی دارای شدت و گسترش یک انقلاب اجتماعی نیست.» (از کارل پوپر به نقل از ناصر فکوهی، کتاب خشونت سیاسی، ۷۸ تهران) دوم: التزام به رعایت قانون و پذیرش مجازات ناشی از عدم رعایت آن در هر گونه ابراز وجود سیاسی و اعتراضی مستقل مردم.

در کل این کمپین «ضد خشونت» عامل خشونت خود مردمند و نه جنایتکاران حاکم. این یک کارزاری علیه سنگسار و قصاص و مجازات اعدام و شکنجه و غیره نیست، خروار خروار کتاب مجاز در بازار ایران رو به مردم میگویند که خشونت نکنید. حتی وقتی به یک گوشه خشونت حکومت در برخورد به خودیهایشان غر و لند میکنند، حرفشان این است که خشونت نکنید که اعتراضات «خشونت طلبانه» تحویل میگیرید. این حرفها را در شرایطی رو به مردم میزنند که حکومت فعلیشان چشم در می آورد و دست میبرد و حکومت قبلیشان زندان اوین را ساخته و ساواک و ارتش را تحویلشان داده است. این حرف را کسانی میزنند که فلسفه حکومت و نحوه سرکار آمدن تک تکشان با خشن ترین شکل ممکن همراه و همزاد بوده است.

جذابیت تاکتیک نافرمانی مدنی برای امثال گنجی و کل قطب راست جامعه، نافرمانی آن نیست، التزامش به مدنیت حاکم است. اسم سرکوب اعتصاب و قیام، تظاهرات و یا تحصن و یا هر شکل دیگر ابراز وجود سیاسی مردم را با توسل به همین قانون و البته با مجوز رسمی وزارت کشور و همکاری همکاران گنجی مدنیت گذاشته اند. اسم اعتراض و مبارزه و اعتصاب و قیام و انقلاب مردم علیه اعدام، علیه گروگان گرفتن دستمزد، علیه خفقان و سنگسار و قصاص و نابرابری و تبعیض و علیه جمهوری اسلامی را خشونت و اعمال ضد مدنی!

خشونت میانمندی تا با خشونت تمام سرکوبش کنند. خشونتش میانمند تا قربانی را محکوم کنند. خشونت میانمندی تا برای سازمان و سیستم خشونت بار همین امروز و فردایی که قرار است بر سر مردم خراب کنند مجوز و مشروعیت بگیرند.

واقعیت این است که نه نافرمانی مدنی و نه رفراندوم تاکتیکهای جدیدی نیستند، جدید بودن این مسئله شاید این باشد که مطلوبیت این تاکتیکها به نحوی است که دستی در بغل حکومت، در درون جبهه دشمنان مردم هم، آن را

یک شانه بلندتر از پرچمداران دیگرش در صف ناسیونالیسم پرو غرب و راست بلند کرده است. به نظر میرسد که هر چه تهدید یک زمین لرزه سیاسی در ایران بالفعلتر میشود، ضرب تبلیغات ضدانقلابی احتراز مردم برای دست بردن به عمل مستقیم سیاسی، با توسل به ریاکاری «ضد خشونت» بیشتر و تندتر میشود.

رضا پهلوی در مصاحبه چند مدت قبل خود با روزنامه شهروند چنین میگوید: «منظور من از اتحاد این است که ما باید امروز یک ائتلاف موقتی میان تمام نیروهای خواستار آزادی و دمکراسی در مملکت بوجود بیاوریم. این ائتلاف به منظور رساندن شرایط کشور به مرحله ای است که بتوان انتخابات آزادی را انجام داد و نظام جمهوری اسلامی را از طریق نافرمانی مدنی و مقابله مسالمت آمیز وادار کرد که نهایتاً صحنه سیاسی را ترک کند و شرایط رفراندوم را در ایران بوجود بیاوریم.» «حکومتهایی که با سلاح گرفته شده به دیکتاتوری ختم شده.» «باید مرحله به مرحله پیش رفت، نه از طریق خشونت و از طریق کشت و کشتار!» (خط تأکید از من است)

طبرزدی هم عضو غیر دیگر این ارکستر راست و کمپین ضد حضور مردم است: «برای رسیدن به رهایی نیاز به خشونت و به هم ریزی و زنده باد و مرده باد گفتن نیست، کفایت در یک پیوستگی ملی قرار گرفته و با مبارزه فعال، اما مسالمت آمیز و دمکراتیک اعتراض خود علیه وضع موجود و فقر و تباهی و ظلم و استبداد را بیان کنیم. مطمئن باشید جناح اقتدارگرا، در مقابل تظاهرات میلیونی ملت ایران به سرعت عقب نشینی کرده و قدرت را واگذار خواهد کرد.» (اطلاعیه اخیر طبرزدی به مناسبت فرارسیدن سالگرد ۱۸ تیر، تأکیدات از من است.)

محصول این تبلیغات و کمپین ضد اعتراض و عمل مستقیم مردم همین است. یکی جناح اقتدارگرا را میخواهد یواشکی از صحنه بیرون ببرد، دیگری یواشکی سلطنت و یا جمهوری کاپیتالیستی را به مردم بیندازد، آن دیگری با همکاری و توافق عالیجنابانش میخواهد کرزای ایران شود. اینکه هر یک از اینها قرار نیست با رفراندوم خودشان را به حکومت برسانند فرض است و خودشان هم این را میدانند. همگی اما بر یک اصل توافق دارند و آن اینکه رفراندوم قرار است کلاه شرعی مناسبی به عنوان مظهر رای و اراده مردم برای مشروعیت بخشیدن به حکومتی باشد که قبلاً ولو موقت آن را گرفته اند. یکی رفراندوم را با توافق رهبر گذاشته و آن دیگری پس از کناره گیری تدریجی او. در هر حال تکلیف قدرت از جانب همه رفراندوم طلبان از بالا تعیین میشود. برگزارکنندگان رفراندوم در هر حال در بالا نشسته اند. در سناریوی گنجی، رهبری را که با رای آری به جمهوریت گنجی، دمکرات شده و دو دستی قدرت را تحویل ایشان میدهند، باید به خاطر بزرگواریش ستود و چه بسا که اگر دمکراسی گنجی «ساختاری» باشد اصلاً کاندید هم کرد! در سناریوی رضا پهلوی، حاکمان فعلی به تدریج کناره گیری کرده، رفته اند و دولتی ولو موقت با نظارت آمریکا و سازمان ملل در یک روز آفتابی تازه اگر مقتضیات «امنیت مملکت، قانون و تمامیت ارضی» اجازه داده و مثلاً قبل از آن در سنج جمهوری سوسیالیستی اعلام نشده باشد، مبادرت به برگزاری یک رفراندوم شیک و کاملاً «مسالمت آمیز» میکنند. فراموش نکنید که سران همین دولت موقت هم البته صدا و سیمای دولت را «کاملاً به شیوه دمکراتیک» برای تبلیغات انتخاباتی به کار میگیرند و ارتش و پلیس ریش و پشم تراشیده هم، با کمک نیروهای نظامی آمریکایی مراقب این خواهند بود که تحریم کنندگان چنین نمایشی بساطشان را به هم نزنند و قدرت سیاسی گرفته شده را با مخاطرات غیر «مدنی» روبرو نکنند. گویی اینکه اگر مثلاً مردم در این رفراندوم نافرمانی کرده و به جمهوری سوسیالیستی رای دادند، گنجی و رضا پهلوی و صاحبان دولت موقت به راحتی و مسالمت آمیز قدرت را واگذار و تحویل مردم خواهند داد و کناره گیری خواهند کرد. یا اینکه معلوم نیست چرا مردمی که تهدید انقلابشان اینها را به تقلا انداخته است چرا باید تکلیف یکسره شدن وضع را به کس دیگری

بسپارند. تمام ریاکاری این تاکتیک همین یک قلم، کلاه گشادی است که برای سر مردم دوخته اند. در همه این انواع سناریوهایی که ماه به ماه هم به به صف طرفداران فراندومی اش شخصیت جدید رژیم و یا منتظر خدمت اضافه میکند، معلوم نیست مردم چکاره هستند. مردم نشسته و حاج و واج منتظر شمارش آراء در کاخ ریاست جمهوری و یا در بیت رهبر هستند! معلوم نیست که چرا به مقرهای همین جمهوری اسلامی حتی گام به گام برکنار شده هم نمیریزند و تصرفش نمیکنند! مردمی که امروز چهاردانگ حواسشان اینجاست که در شرایط خفقان از کوچکترین روزنه ای برای ابراز وجود سیاسی خود، تظاهرات و تجمع استفاده کنند آن چنان با فراندوم و نافرمانی مدنی مات و مبهوت شده اند که دست از سر محاکمه سران حکومت و انحلال ارتش و سپاه و تصرف زندان و آخوند و مسجد و اطلاعات و غیره برداشته، سماع نتیجه آراء میمکنند! حزب کمونیست کارگری هم لابد دست روی دست گذاشته و در داخل و خارج کشور مواظب رعایت موازین دمکراتیک یک انتخابات تماماً جمهوری خواهانه است!!!! به جوک بیشتر شبیه است تا پلاتفرم سیاسی !

ما به مردم ایران میگوییم بقیه ماجرا جداً جوک است. قسمت جدی آن این است که فراندوم، پلاتفرم آن دسته از کسانی است که میخواهند سرنگونی را همین امروز از دستور روز جنبش مردم خارج کنند. در همه این اشکال این تناثر عروسکی، شرط اولیه خاموش کردن و مهار کردن امروز مردم است. و ما و مردم همین امروز این را نقش بر آب میکنیم.

گسترش دامنه نفوذ حزب کمونیست کارگری، انسجام و شکل های وسیع توده ای، شوراها به

مثابه ارکان قدرت !

وجود و درجه نفوذ و قدرت حزب کمونیست کارگری ایران یک فاکتور مهم و یک ستون اصلی هرگونه سناریوی سفید و هر گونه تبری از خشونت و یک شانس مردم و کارگران ایران برای عبور سالم و کم هزینه از پروسه سرنگونی نظام است. این حزبی است که در مبارزه علیه همه اشکال خشونت ۲۴ ساله پرونده روشنی دارد. بلندگو و پرچم و رهبر اعتراضات محقی است که ۲۴ سال است سر سفره سرکوب آن همه اینها نشسته اند. این آن حزبی است که درایت و تیزیابی اش، صداقت و رادیکالیسمش، انسجام و نفوذش را مدیون تلاشش و مبارزه یک جنبش وسیع طبقاتی میدانند. اگر حزب کمونیست کارگری ایران روی نقشه سیاست ایران نبود، نه خامنه ای مشکلی داشت نه گنجی و نه کل اردوی راست. میبیدند و میدوختند و خیلی قبلتر، همان دوم خرداد را و جامعه مدنی را به مملکت انداخته بودند. اگر یک قلم کنفرانس برلین و حضور این حزب نبود، خود گنجی الآن به عنوان قهرمان دوم خرداد کنار حجاریان و «بچه های سپاه» مشغول ادامه فعالیتهای پرشور خود علیه کارگر اعتصابی، زنان برابری طلب و جوانان ضد اسلام و «زیاده خواه» بود. فرصت کوتاه است. در یکساله اخیر مردم ایران بیش از پیش قدر حزب را در معادلات سیاسی و موازنه قدرت خود با دشمنانشان دانسته و بطور وسیعی به آن روی آورده اند، این کافی نیست. مردم باید در هر شهر و محله و کارخانه و مدرسه و دانشگاه به تدریج موجودیت حزبشان را رسمیت ببخشند. به انتخاب خود رسمیت ببخشند و از این پروسه با تعجیل عبور کنند. برنامه و سیاستها و فراخوانهایش را مبنای عمل خود قرار دهند. دسته ای از نسل کمونیستی کارگرهای شهرها و کارخانجات و محلات و دانشگاهها و مدارس به صف رهبران کنونی آن وارد شده، تأثیر تلاشها و نفوذ سیاسی خود را ولو با در نظر گرفتن محظورات فعالیت سیاسی در داخل ایران به حیات و

سوخت و ساز سیاسی کنونی حزب و تاکتیکها، فراخوانها و تلاشهای بیشتر از این وارد کنند. هر دور تعرض جنبش اعتراضی را به فرصتی برای گسترش نفوذ حزب و انسجام آن بدل کنند. حزب را به هر شکل و وسیله ممکن در دسترس مردم قرار داده، پروسه انتخاب سیاسی آنها را تسریع کنند. ما باید کاری کنیم که در داخل و یا خارج کشور جنبشهای اعتراضی توده ای و کارگری به موازات پیشروی خود حزب را در جلو صحنه مبارزه و رهبری این اعتراضات بازیابند. جنبشهای توده ای کارگری و دانشجویی و دانش آموزان و زنان بلافاصله و در فرصتهای معینی که فراهم میشود تعرض به حکومت را گسترش دهند. از دل این حرکات اعتراضی و در موازنه قوای ایجاد شده تشکلهای و پایه ها و ارکان قدرت توده ای مردم در اشکال شناخته شده جنبش ما یعنی شوراهای منطقه ای، فراکارخانه ای حتی، و یا تشکلهای سراسری و گسترده زنان، جوانان و دانشجویان شکل بگیرد.

مظهر رای و اراده فردای مردم شکلی از انسجام و تشکلهای امروز جنبشهای توده ای اعتراضی و کارگری، زنان و دانش آموزان و دانشجویان است. سازمانهای سراسری دانشجویی که در رأس آن دانشجویان کمونیست پلاتفرم مطالبات بدون تخفیف و رادیکال خود را نمایندگی میکنند. سازمان زنان سراسری که یک نقش کلیدی به خاطر موقعیت کنونی زنان در جمهوری اسلامی در شکل دادن به تحولات سیاسی آتی میتواند ایفاء کند، مجامع عمومی و شوراهایی که به عنوان ارکان قدرت مردم از پایین بتوانند در یک فرصت مناسب به عنوان کنگره سراسری شوراهای کارگری و مردم، رای و اراده و اختیار مردم را مشروعیت ببخشند و نمایندگی کنند.

تنها راه مسالمت آمیز و بدون دردسر، تنها راه به سوراخ کردن کل دستگاه خشونت و سرکوب، در پیشروی مبارزه مردم و قدرت یکپارچه و متشکل و متحد آنها با پلاتفرم و برنامه روشن در مقابل جامعه است. گسترش نفوذ حزب کمونیست کارگری ایران و انتخاب آن به عنوان رهبر اعتراضات سیاسی و نماینده نه مردم در این اوضاع از سویی و اتحاد و تشکل شورایی جنبشهای اعتراضی مردم با منشور خواستههای رادیکال و روشن، ضامن عبور جنبش با دردسر و مشقت کمتر و شانس موفقیت بیشتر در این اوضاع است.